

داریل شارپ

کافکا در آینه یونگ

تنش و تحول در زندگی فرانتس کافکا

ترجمه ارسطو میرانی



نگاه ترجمه و نشر
کتاب پارسه

فهرست

۹	مقدمه مترجم
۱۵	مقدمه
۲۱	بخش اول: زندگی نامه
۲۳	کار
۲۷	زنان و ازدواج
۳۳	خانواده
۳۷	دو جهان
۴۳	بخش دوم: تحلیل روان شناختی
۴۵	کشمکش
۶۹	سایه نهان
۹۱	زندگی موقتی و امر زنانه
۱۲۹	تحول
۱۴۷	کتابنامه

مقدمه

باورم نمی‌شود کسانی باشند که مخصمه درونی آن‌ها شبیه مال من باشد. البته تصور چنین کسانی برایم ممکن است، اما اینکه کلاغ مرمر، همیشه دور سر آن‌ها هم، مثل سر من، پر بزند، حتی تصورش ناممکن است.
(یادداشت‌ها، ۱۷ نوامبر ۱۹۲۱)

فرانتس کافکا به سال ۱۸۸۳ در پراگ متولد شد. او پسر یک بازرگان ثروتمند چک بود و در سال ۱۹۲۴، پیش از آنکه ۴۱ سالگی را پشت سر گذارد، بر اثر بیماری سل از دنیا رفت. کافکا چک بود اما همه آثارش را به زبان آلمانی نوشت. او رمان‌های آمریکا، محاکمه و قصر را نوشت که همگی کم‌وبیش ناتمام‌اند. علاوه بر این‌ها، تعداد زیادی داستان کوتاه و روایت‌های پراکنده هم نوشت. در زمان حیاتش، از میان آثارش، از جمله یادداشت‌های روزانه‌اش (که در سال‌های ۱۹۱۰ تا ۱۹۲۳ نوشته شده‌اند) تعداد بسیار کمی منتشر شدند. همه نوشته‌هایش، به‌ویژه یادداشت‌های روزانه‌اش، گزارش تقلای او برای کنار آمدن با رازهای غایی و حتی واقعیت‌های اساسی زندگی روزمره هستند.

۱ کار

کافکا به سال ۱۹۰۶، در ۲۳ سالگی، دکترای خود را در رشته حقوق از دانشگاه پراگ گرفت. از نظر ماکس برود، دوست و نویسنده زندگی‌نامه‌اش، او رشته حقوق را به این دلیل انتخاب کرد که «حداقل ثبات هدف یا حداکثر آزادی در انتخاب هدف» را با خود داشت و احتمال استفاده عملی از آن برای کسب درآمد و مخارج زندگی بیشتر بود. هرگز قصد و کالت نداشت و هرگز هم دست به این کار نزد. نوشتن تنها کاری بود که دوست داشت انجام دهد.

بعد از شروعی ناموفق در یک دفتر تجاری پرجنب‌وجوش، به کارکنان آژانسی نیمه‌دولتی به نام «مؤسسه بیمه تصادفات کارگران پادشاهی بوهم»^۱ پیوست. در آغاز ظاهراً این دقیقاً همان چیزی بود که به دنبالش بود: ساعت کاری زیاد نبود، و خود کار هم نه سخت بود و نه وقت‌گیر. وظایف اصلی او بررسی موارد تصادف و میزان مخاطره همراه با حرفه‌های گوناگون بود. این کار فقط یک ایراد داشت: در هر حال، شغلی یکنواخت بود.

1. Max Brod, Franz Kafka, A Biography, p. 40.

2. the Workers Accident Insurance Institute for the Kingdom of Bohemia

با اینکه کافکا بیش از دوازده سال در همین سمت باقی ماند، شمار زیادی از یادداشت‌های او گواه زحمتی هستند که این کار بر او تحمیل می‌کرد. او، غرق در احساس بدبختی و ناامیدی، پیوسته در تلاش بود وقت آزاد کافی برای نوشتن بیابد. او در ۱۸ دسامبر ۱۹۱۰ نوشت:

اینکه من، مادامی که از اداره‌های پیدانکرده‌ام، خیلی ساده از دست رفته‌ام بیش از هر چیز دیگر بر من روشن است. فقط تا آنجا که امکان دارد سعی می‌کنم سرم را بالا نگه دارم تا غرق نشوم.

اغلب اوقات با خستگی جسمانی و روانی مفرط و احساس بدبختی ناشی از ناتوانی به خانه می‌رسید. «خیلی خسته‌ام» از یادداشت‌های روزانه رایج اوست.

باید کمی استراحت کنم و بخوابم و گرنه پاک از دست می‌روم. زنده بودن چه مشقتی دارد! برپا کردن یک بنای یادبود نیاز به صرف این همه نیرو ندارد (۹ مارس ۱۹۱۴).

سعی کرد بعد از ظهر روزهای تعطیل استراحتی بکند و شب را با نوشتن بگذراند. اما این به معنای صرف آخرین توانی بود که برای گذران روز بعد داشت. یک‌بار نوشت «دیگر دست از نوشتن یادداشت‌ها بر نمی‌دارم. باید اینجا را داشته باشم. این تنها جایی است که می‌توانم نگه دارم» (۱۶ دسامبر ۱۹۱۰).

کافکا در گفتگویی با دکتر رودلف اشتاینر^۱ انسان‌شناس، در ۱۹۱۱، در ماندگی آشکار موقعیت خویش را توضیح می‌دهد. او گفت نوشتن و شغل او «دو کار هرگز آشتی‌ناپذیر» هستند:

کوچک‌ترین خوش‌اقبالی در یکی، بدبختی‌ای بزرگ در دیگری خواهد بود. اگر یک روز غروب چیزی بنویسم، روز بعد در محل کارم در تب‌وتابم و نمی‌توانم هیچ کاری را به سرانجام برسانم. این پیشرفت و پسرفت روز به روز بدتر می‌شود. در بیرون، همه وظایفم را به نحو رضایت‌بخشی در اداره انجام می‌دهم اما وظایف درونی‌ام را نه، و هر وظیفه درونی انجام‌نشده‌ای، بدبختی‌ای می‌شود که هرگز دست از سرم بر نمی‌دارد.^۲

1. Rudolph Steiner

۲. D I, 59, این اعداد ارجاع می‌دهند به

کار در اداره بیمه، تنها فعالیت بیرونی‌ای نبود که توجه کافکا را می‌طلبید. او باید بخشی از اوقات فراغت ارزشمندش را صرف نظارت بر کارخانه کلاه‌دوزی پدرش می‌کرد. او در ۲۸ دسامبر ۱۹۱۱ می‌نویسد «این کارخانه چقدر مرا عذاب می‌دهد!» و اضطراب‌های کار تجاری را شرح می‌دهد که «به نابودی کامل وجود من می‌انجامد، وجودی که حتی سوای از این، بیش از پیش در تنگناست.» اما چندین سال بعد وضعیتش مانند همیشه خراب است. او به صراحت شکوه می‌کند که «مادامی که مجبورم به کارخانه بروم، نمی‌توانم بنویسم» و بیزاری خود را با تصویری تکان‌دهنده آشکار می‌کند.

تماس مستقیم با دنیای کاری مرا از... نگاه وسیع به موضوعات محروم می‌کند. درست مثل اینکه در ته دره‌ای باشم و سرم را هم خم کرده باشم (۱۹ ژانویه ۱۹۱۵).

و با این همه، او بارها این فکر را به زبان آورد که شایسته سرزنش است و یک روز کامل کار به اداره بدهکار است. او در ۱۹ فوریه ۱۹۱۱ اذعان می‌کند «در نهایت من مقصوم و اداره حق دارد که قطعی‌ترین و موجه‌ترین مطالبات را از من داشته باشد.» ماکس برود تصویری از کافکا به دست می‌دهد که در آن ساعت‌های طولانی با جدیت مشغول کار است (بیش از وقت معین) و گزارش‌هایی تهیه می‌کند که نمونه جزئیات‌نگاری بوروکراتیک است، در حالی که در خانه داستانی ناتمام روی میز در انتظار توجه اوست.

به همین دلیل است که ماکس برود ادعا می‌کند «فعالیت ادبی برای کافکا مهم‌ترین چیز نبوده، هرچند بسیاری از یادداشت‌های او، اگر آن‌ها را جدی بگیریم، شاید چنین بگویند» اتفاقاً ماکس برود می‌نویسد «این زندگی در جامعه

→ The Diaries of Franz Kafka, 1910-1913 (D1) and 1914-1923 (D2).

در این ترجمه با ذکر تاریخ دقیق یادداشت‌ها نیاز به این ارجاعات برطرف شده است. در این مورد، تاریخ دیدار با دکتر اشتاینر ذکر نشده است. گزارش دیدار با دکتر اشتاینر بین یادداشت‌های ۲۸ مارس و ۲۷ مه ۱۹۱۱ آمده است.

1. Max Brod, Franz Kafka, op.cit, p.97